

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ
لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
(7)

دوشنبه 11 12 1435؛ 14 06 1393؛ 06 10 2014

I. کلمه 139، فیض الاسلام

1. متن و ترجمه:

يَا كَمَيْلُ، الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَ أَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ وَ الْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ وَ الْعِلْمُ يَزُكُّو عَلَى الْإِنْفَاقِ وَ صَنِيْعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ.

ای کمیل، علم به از مال است، علم پاسداری کند تو را ولی تو پاسداری کنی مال را، و خرج کردن مال را بکاهد ولی علم بالندگی گیرد با بخشش، و مال پرورده تباه گردد با تباهی مال.

يَا كَمَيْلُ بِنَ زِيَادٍ، مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ وَ جَمِيلَ الْأُخْدُوْتَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَ الْعِلْمُ حَاكِمٌ وَ الْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ.

ای کمیل بن زیاد، معرفت علم دینی است و بدان است جزا، با آن، انسان کسب می‌کند طاعت را زندگی خود، و آوازه نیک را پس از وفاتش. و علم فرمان دهنده است ولی ما فرمان داده شده.

يَا كَمَيْلُ ابْنَ زِيَادٍ، هَلَكَ خَزَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْنَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ.

ای کمیل، پسر زیاد، هلاک شدند گرد آورندگان مال‌ها در حالی که زنده بودند، ولی عالمان باقی هستند تا روزگار باقی است، عین‌هایشان از دست شده‌اند ولی مثل‌هایشان در قلب‌ها موجود می‌باشند.

هَذَا إِنَّ هَاهُنَا لِعِلْمًا جَمًّا وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً

آگاه باش، همانا که اینجا و با دست خود اشاره فرمود به سینه‌اش علمی انبوه انباشته است، ای کاش برایش حاملی را می‌یافتم.

بَلَى أَصَبْتُ لَقِنَا غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ مُسْتَعْمِلًا آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا وَ مُسْتَظْهِرًا بِنِعْمِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ بِحُجَجِهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ،

آری، برخورد داشته‌ام به تیز فهمی غیر امین بر آن که بکار برنده ابزار دین برای دنیا است، و پشتیبانی جوینده از نعمت‌های خدا علیه بندگان، و از حجّت‌هایش علیه اولیاءش.

أَوْ مُنْقَادًا لِحَمَلَةِ الْحَقِّ لَا بَصِيرَةَ لَهُ فِي أَحْنَائِهِ يَنْقَدُ الشُّكُّ فِي قَلْبِهِ لِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ. أَلَا لَا ذَا وَ لَا ذَاكَ

یا فروتنی پیرو حامل حق که بصیرتی در جوانب آن، شک می‌شکافت قلبش را با اولین روی آوردن شبهه‌ای. هان، نه این و نه آن.

أَوْ مِنْهُمَ بِاللَّذَّةِ سَلِسِ الْفِيَادِ لِلشَّهْوَةِ

یا گرسنه‌ای لذتی که زمامش رام شهوت است.

أَوْ مُعْزَمًا بِالْجَمْعِ وَ الْإِدْخَارِ لَيْسَا مِنْ رُعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ. أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَهًا بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ. كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ.

یا تاوان زده‌ای که شیفته‌ی گردآوری و پس انداز کردن است، این دو به هیچ وجه از پاسداران دین نمی‌باشند. نزدیکترین چیز در شباهت بدان دو ستوران چرنده هستند. این چنین بمیرد علم با مرگ حاملانش.

II. شرح کلمه 139 (5)

1. **وَ الْعِلْمُ حَاكِمٌ وَ الْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ:** و علم فرمان دهنده است ولی ما فرمان داده شده. برتری دیگری است بر علم نسبت به

مال. حاکم بودن علم بر مال جهات بسیاری، از همه مهم‌تر کسی از مال سود می‌برد که عالم باشد، و بدان رضوان خدای تعالی را به دست آورد، چه مال هرچه انبوه باشد در مقایسه با سعادت اخروی و حیات طیبیه معنوی، که همان حیات علمی

باشد، اندک و ناچیز است. پس، در سایه علم و معرفت است که مال سودمند خواهد بود.

برخی روایات در شرف علم:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ صَدَقَةٍ تَجْرِي لَهُ أَوْ وَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ. (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون آدمی بمیرد، عمل او قطع می‌شود مگر در سه مورد: دانشی که از آن بهره برده شود، یا صدقه‌یی که برای او جاری باشد، یا فرزند شایسته‌یی که برای او دعا کند.)
وَقَالَ أَيْضاً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يُشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِلْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ.
(و نیز او صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شفاعت می‌شود روز قیامت برای پیامبران، سپس عالمان، سپس شهیدان.)
(روضه الواعظین و بصیرة المتعظین، ط القدیمة، ج 1، ص 11)

2. **يَا كَمِيلُ ابْنُ زِيَادٍ، هَلْكَ خُرَّانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءٌ:** ای کمیل، پسر زیاد، هلاک شدند گرد آورندگان مال‌ها در حالی که زنده بودند. شاید این جمله شرح و تفصیل حاکمیت علم باشد. یعنی آنان که مال اندوختند و نداشتند چگونه آن را به صلاح و خیر خود استفاده کنند، رنج بیهوده بردند، و هلاک شدند، بلکه هالک باقی ماندند و دست نیافتند به حیات جاودانه معنوی، که همان زندگی حقیقی باشد، پس زراندوزان، پاسبانانی بودند که حیات حیوانی خود را صرف نگهداری مردگانی و جماداتی کردند که بکارش نیامد. بنابراین، آنها در حال حیات حیوانی، به خاطر دست نیافتن به حیات واقعی انسانی، مرده و محروم هستند از حیات حقیقی.

خدای تعالی می‌فرماید، "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ" (8:24: الأنفال) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید، و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می‌گردد، و هم در نزد او محشور خواهید شد.)

پس، با ملاک حیات حقیقی همگان مرده هستند، و باید با اجابت دعوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زنده شوند، و اصل اجابت دعوت او نیز ایمان است، که امری علمی و معرفتی است. ایمان علم همراه با اراده پذیرش است.
پس، بدون فنای فی الله، و بقاء بالله همه مرده‌اند. مولی عبدالرزاق قاسانی در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرماید
ای کسانی که ایمان آوردید به غیب "استجیبوا" با تزکیه و تصفی "إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا" (هنگامی که می‌خواند شما را بدانچه) زنده می‌سازد قلوب شما را از علم حقیقی. یا ایمان بیاورید ایمان تحقیقی، استجابت کنید با سلوك إلی الله و در او، هنگامی که می‌خواند شما را تا زنده سازد شما را بدان.

این اگر استجابت خدا و رسول استجابتی واحد باشد، اما اگر متغایر باشند، معنایش این است که استجابت کنید خدا را با با باطن و اعمال قلبی، و رسول را با ظاهر و اعمال نفسی، یا استجابت کنید خدا را با فناء در جمع، و رسول را به مراعات حقوق تفصیل هنگامی که دعوت می‌کند شما را با استقامت بدانچه زنده می‌سازد از بقاء بالله در آن، همه اینها قبل زوال استعداد، چه خدا حایل است بین مرد و قلبش، با زوال استعداد و حصول حجاب با ارتکاب رین (چرک)، که بین می‌رود فرصت، و به تأخیر می‌افکنید استجابت را "وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ" (و [بدانید که] همانا به سوی محشور می‌شوید)، و پاداش می‌دهد شما را از صفات و ذات خود به حسب محو و فنای شما.

در شرح عبدالباقی صوفی بر نهج البلاغه چنین آمده است

نقل است که آمد مردی به نزد معاذ و گفت: خبر ده مرا از دو مرد: یکی مجتهد در عبادت، کثیر العمل، قلیل الذنوب، الا آنکه ضعیف الیقین باشد و شک در او در آید. معاذ گفت، "لیحبطنَّ شکّه أعماله"، شک او عمل‌های او را ناچیز کند. پس گفت: خبر ده مرا از مردی اندک عمل، قوی الیقین، کثیر الذنوب. پس ساکت شد معاذ، پس آن مرد گفت، "و الله إن أحببت شكَّ الأول الأعمال برّه، لیحبطنَّ یقین هذا ذنوبه کلّها"، یعنی به خدا سوگند که اگر شك مرد اول باطل می‌کند اعمال خیر او، هر آینه یقین این ناچیز می‌کند تمام گناهان او. معاذ گفت، "ما رأیت الذی هو أفقه من هذا"، ندیدم کسی که افقه از این باشد.
حافظ:

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق بر او نمرده به فتوای من نماز کنید

3. **وَ الْعُلَمَاءُ بِأَفْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ:** ولی عالمان باقی هستند تا روزگار باقی است، عین‌هایشان از دست شده‌اند ولی مثل‌هایشان در قلب‌ها موجود می‌باشند. بقاء و جاودانگی را خاص عالمان معرفی فرمود. به خاطر آن که روح انسان حقیقت اوست، و روح یا نفس وجودی است مجرد، و وجود مجرد علم است و عالم و معلوم. اعیان‌شان، یعنی هیكل طبیعی و عنصری خاص آنها از بین می‌رود، ولی امثال‌شان در قلب‌ها موجود است. در مورد معنای

"امثال"، گفته شده است جمع "مثل" به معنی نظیر است. این معنای لغوی است، لیکن درباره معنای آن در این کلام توضیحات دقیقی از شارحان دیده نشد. آنچه به نظر ما می‌رسد این است که، وجود امثال در قلب‌ها، بهتر است مظهریت ارواح انسانی دیگر فهمیده شود. در کلمات شیخ ابن عربی در بیان و معرفی اولیاء الله، گاه تعبیر می‌شود که شخصی "علی قدم" پیامبری است، و گاه گفته می‌شود، "علی قلب" پیامبری است، گویا مراد از "بر قلب پیامبری بودن"، مشرب شهودی و معرفتی او را داشتن باشد. شاید در این اشارتی باشد به رجعت، و الله اعلم. حافظ:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
 4. هَا إِنَّ هَاهُنَا لِعِلْمًا جَمًّا وَ أَشَارَ بَيِّدِهِ إِلَى صَدْرِهِ لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً: آگاه باش، همانا که اینجا و با دست خود اشاره فرمود
 به سینه‌اش علمی انبوه انباشته است، ای کاش برایش حاملی را می‌یافتیم. در بعضی نسخه‌ها "إِنَّ هَاهُنَا" (همانا اینجا) آمده است، "ها" مقصود کلمه تنبیه است برای مخاطب، یعنی آگاه باش.
 "لو" در اینجا می‌تواند معنای "اگر" را هم داشته باشد، لیکن با توجه به سیاق کلام شاید، "تمنی" و "اشتیاق" مناسب‌تر باشد. از حامل علم همان عالم حقیقی مراد است، نه حفظ‌کنندگان مفاهیمی چند. "عِلْمًا جَمًّا" (علمی انبوه) شاید اشارتی باشد به آنچه حکما مسلمان آن را "علم اجمالی در عین کشف تفصیلی" می‌نامند. از امام علی علیه السلام نقل شده است که فرمود، "الْعِلْمُ نُقْطَةٌ إِنَّمَا كُنَّهَا الْجَاهِلُونَ" (علم نقطه‌ای بود، این نادانان بودند که آن را تکثیر کردند). حافظ:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد
 عارف از خنده می در طمع خام افتاد
 حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد
 این همه نقش در آینه او هام افتاد
 این همه عکس می و نقش نگارین که نمود
 یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
 نه هر که آینه سازد سکندری داند
 نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
 کلاه داری و آیین سروری داند
 هزار نکته باریکتر ز مو این جاست
 نه هر که سر بترشد قلندری داند
 بیان شوق و اشتیاق کاملان است به مستعدان کمال آنها.
 حافظ:

نیست در شهر نگاری که دل از ما ببرد
 کو حریفی کش و سرمست که پیش کرمش
 باغبانان ز خزان بی‌خبرت می‌بینم
 5. بَلَى أَصَبْتُ لَفَنًا غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ مُسْتَعْمِلًا آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا وَ مُسْتَظْهِرًا بِنِعْمِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ بِحُجْجِهِ عَلَى أَوْلِيَانِهِ: آری،
 برخورد داشته‌ام به تیز فهمی غیر امین بر آن که بکار برنده ابزار دین برای دنیا است، و پشتیبانی جوینده از نعمت‌های خدا
 علیه بندگان، و از حجت‌هایش علیه اولیاءش. "لَفَنٌ" سریع الفهم را گویند، و تلقین باب تفعیل آن است. اشارتی است به این
 که عالمان امانت داران خدا هستند، و نباید علم برای دنیا اهداف دنیوی بکار برند، و نیز علم نعمت خداست و نباید آن را
 برای ریاست بر بندگان خدا، و فریب آنها بکار برد، و با حجت‌های عقلی و عملی ظاهری نباید در برابر کشف و شهود
 اولیاء الله ایستاد.
 حافظ:

علم و فضلی که به چل سال دلم جمع آورد
 علم و فضلی که به چل سال دلم جمع آورد
 بانگ گاوی چه صدا باز دهد عشوه مخر
 ترسم آن نرگس مستانه به یغما ببرد
 سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد
 نمونه قرآنی این علماء بلعم باعورا است، در تفسیر المیزان (ترجمه تفسیر المیزان، ج 8، ص 440) راجع به او چنین آمده است:

بحث روایتی [روایاتی در مورد آیات مربوط به بلعم باعورا]

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود در ذیل آیه "وَ اِثْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا ..."

می‌گوید: پدرم از حسین بن خالد از ابی الحسن امام رضا (ع) برایم نقل کرد که آن حضرت فرمود: بلعم باعورا دارای اسم اعظم بود، و با اسم اعظم دعا می‌کرد و خداوند دعایش را اجابت می‌کرد، در آخر بطرف فرعون میل کرد، و از درباریان او شد، این بود تا آن روزی که فرعون برای دستگیر کردن موسی و یارانش در طلب ایشان می‌گشت، عبورش به بلعم افتاد، گفت: از خدا بخواه موسی و اصحابش را به دام ما بیندازد، بلعم بر الاغ خود سوار شد تا او نیز به جستجوی موسی برود الاغش از راه رفتن امتناع کرد، بلعم شروع کرد به زدن آن حیوان، خداوند قفل از زبان الاغ برداشت و به زبان آمد و گفت: وای بر تو برای چه مرا می‌زنی؟ آیا می‌خواهی با تو بیایم تا تو بر پیغمبر خدا و مردمی با ایمان نفرین کنی؟ بلعم این را که شنید آن قدر آن حیوان را زد تا کشت، و همانجا اسم اعظم از زبانش برداشته شد، و قرآن در باره‌اش فرموده، "فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ، وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمَلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ" (7:175 176 الأعراف) (... پس بیرون آمد از آنها پس از پی رفت او را شیطان پس شد از گمراهان، و اگر می‌خواستیم هر آینه برتری میدادیم او را بانها و لیکن او اقامت کرد بر زمین و پیروی کرد خواهش او را پس مثل او چون مثل سگ است اگر حمله می‌کند بر او زبان از دهن بیرون می‌آورد یا او می‌گذاردش زبان از دهن بیرون می‌آورد آن مثل گروهی است که تکذیب کردند آیت‌های ما را پس بخوان قصه‌ها را باشد که ایشان اندیشه کنند) این مثلی است که خداوند زده است.

مؤلف: ظاهر اینکه امام در آخر فرمود: "و این مثلی است که خداوند زده است" این است که آیه شریفه اشاره به داستان بلعم دارد، و به زودی در بحث از اسماء حسنی بحث از اسم اعظم خواهد آمدان شاء الله.

6. **أَوْ مُنْقَاداً لِحِمْلَةِ الْحَقِّ لَا بَصِيرَةَ لَهُ فِي أَخْنَانِهِ يَنْقُدُ الشُّكَّ فِي قَلْبِهِ لِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ. أَلَا لَا دَا وَ لَا دَاكُ: یا فروتنی پیرو حامل حق که بصیرتی در جوانب آن، شک می‌شکافت قلبش را با اولین روی آوردن شبهه‌ای. هان، نه این و نه آن. قسمی دیگر از کسانی است که به ظاهر آمادگی حمل علم حقیقی را دارند، ولی به حقیقت شایسته حمل آن نیستند. ضمیر در "أَخْنَانِهِ" را بعضی به خود شخص برگردانده‌اند، و بعضی به حق، و این دومی بهتر است. پس، مراد آن است، که این افراد تابع و پیرو هستند مادامی که به چالش فکری و علمی دچار نشده‌اند، و چون ریزه‌کاری‌های معارف را نمی‌دانند، با اندک شبهه‌ای به شک می‌افتند، و بی راه و یا گمراه می‌شوند**

7. **أَوْ مِنْهُمُ بِاللَّذَّةِ سَلِسِ الْقِيَادِ لِلشَّهْوَةِ: یا گرسنه‌ای لذتی که زمامش رام شهوت است. "مَنْهُمُ" گرسنه‌ای را گویند که سیر نمی‌شود. در حدیث آمده است، "مَنْهُمَانِ لَا يَشْبَعَانِ مَنْهُومٌ بِالْعِلْمِ وَ مَنْهُومٌ بِالْمَالِ". این نمونه‌ای دیگری است از افراد که به ظاهر طالب علم می‌باشند، و چون حریص بر لذت‌ها هستند، زمام اختیار خود را به شهوات سپرده‌اند، و در نتیجه، تقوای لازم علم ربّانی را ندارند، و اهل ریاضت علمی و عملی نیستند.**

8. **أَوْ مُغْرَمًا بِالْجَمْعِ وَ الْإِتِّخَارِ لَيْسًا مِنْ رُعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ. أَقْرَبُ شَيْءٍ سَبَّهَا بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ. كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ: یا تاوان زده‌ای که شیفته‌ی گردآوری و پس انداز کردن است، این دو به هیچ وجه از پاسداران دین نمی‌باشند. نزدیکترین چیز در شباهت بدان دو ستوران چرنده هستند. این چنین بمیرد علم با مرگ حاملانش.**

"مُغْرَمٌ" (غرامت زده)، کسی است که خود را زیان دیده می‌پندارد، مثل آن که چون به دنبال علم برود، بعد پشیمان شود و گمان کند که از دنیا عقب مانده و دیگران به همه چیز دست یافته‌اند، و او در خسران و زیان کرده، و خود را وام‌دار و غرامت زده‌ای می‌داند که باید هرچه بیشتر به مال اندوزی روی آورد.

شاید این چهار صنف برای بیان قول خدای تعالی در سوره مبارکه جمعه نیز باشد که فرمود، "مَثَلُ الَّذِينَ خُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ" (62:5 الجمعة) (مثل کسانی که تورات بر آنان بار شد، آن گاه آن را به کار نبستند، همچون مثلی خری است که کتابهایی را بر پشت می‌کشد. [و] چه زشت است وصف آن قومی که آیات خدا را به دروغ گرفتند. و خدا مردم ستمگر را راه نمی‌نماید.)

مرحوم صدر المتألهین در بخشی از تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرماید:

[إشراق سوم] مؤمن حقیقی همان عارف ربّانی است

همانا مؤمن حقیقی کسی است که از حکماء الهی و اولیاء ربّانی باشد، و غیر آنها یا از اهل فریب و حمل کنندگان کتب و بر دوش کشندگان بارهای گناه می‌باشند، بریده از فطرت اصلی مانند حمار، در بند با زنجیرهای تعلقات این دار، که خدا

هدایتشان نمی‌کند، به خاطر ظلم و فسادشان، به راه ارتقاء سوی دار قرار، و موقفتشان نمی‌سازد به نجات از منازل اشرار و پرتگاه‌های فجّار سوی عالم اُسرار و معدن اُبرار. و یا از اهل سلامت و تسلیم و طاعت و انقیاد، بدون نفی و انکار و استنکار، به خاطر بقاءشان بر فطرت اُصلی خود و پاکی صحائف خواطر و اُذهانشان از نقوش اُقاویل مظلم مضلّ. پس، آنها از اهل رحمت و نجات می‌باشند، که می‌رسد بدانها نوعی از رحمت و اسعه‌ای که فراگرفته است هر چیزی را.

و دلیل بر آنچه ادّعا کردیم، که مؤمن حقیقی همان عارف ربّانی و حکیم اِلهیّ است، از جمله اموری است که از این آیات استفاده می‌شود بر تام‌ترین وجه و واضح‌ترین آن. پس، آنچه را ذکر فرمود خدای تعالی در مورد علّت بعثت و غایت رسالت در قول او، "يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ" دلالتی واضح دارد بر اینکه نتیجه بعثت دعوت خلق است به [کتاب] و حکمت، و اینکه ایمان به خدا و رسول عبارت است از یادگیری کتاب و حکمت به حقیقت، نه به مجاز، وگرنه، ایمان ایمانی می‌باشد به مجاز، و ایمان حقیقی از مؤمن مجازی سلب شده است چنانچه قاعده اِطلاق لفظ بر سبیل مجاز است.

پس، ثابت شد ایمانی که فائده بعثه و ثمره اِنزال قرآن می‌باشد عبارت است از صیرورت هستی عبد مسلم به حکیمی عارف به حقائق آنچه در کتاب است نه به مجرد حفظ اُلفاظ و تکرار آنها، و نه به مجرد تفسیر عربیت و نکات بدیع آن چه معرفت اُلفاظ عرب و دقائق علم بیان در ارتباط با مقصود علم قرآن چیزی محسوب نمی‌شود، بلکه مقصود سوق داده شدن خلق است سوی جوار خدا با علم به حقائق اُشیاء و مجرد از علانق دنیا، و آن حاصل نمی‌شود به مجرد اطلاع بر علم عربیت و کلام، و قرآن به لغت عرب نازل شد فقط برای آنکه واضح‌تر است از نظر دلالت و فصیح‌تر است از حیث بیان، زیرا در دَقّت اُلفاظ و غرابت اُنبیه کلام فائده قابل اعتنایی نیست، چنانچه دلالت بر آن دارد آیات کثیری مثل قول خدای تعالی، "إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ" (43:3 الزّخرف) (ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، باشد که بیندیشید)، و قول او، "وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ" (16:103 النحل) (و این [قرآن] به زبان عربی روشن است).